

# ایلیاد و اودیسه

## تجزیه ایلیاد

آغاز این منظومه کشمکشی است که در میان «آگامنون» [۲۳](#) و «آخیلوس» [۲۴](#) در گرفته است.

آخیلوس که از ربوده شدن «بریزئیس» [۲۵](#)

خشمگین شد و به کشتی‌های خود بازگشت و از

جنگ شانه تهی کرد به واسطه «تئیس» [۲۶](#)

مادرش خشم رب‌الارباب را بر لشکریان جلب کرد.

«ژوپیترا» [۲۷](#) رب‌الارباب آگامنون را به امید واهی

فریفت و وی با همدستان خود به جنگ با مردم

ترا آغاز کرد. از همان روز غیبت آخیلوس

محسوس شد.

یونانیان که نخست بر دشمنان چیره بودند و به

پای دیوارهای شهر ایلیون رسیده و آن را محاصره

کرده بودند سرانجام درباره لشکرگاه و کشتی‌های

خود نگران شدند. مصالحه‌ای برای اندک مدتی

برقرار شد، مردگان را به خاک سپردند و یونانیان

برای اینکه لشکرگاه خود را از آسیب دشمن پناه دهند دیواری ساختند و خندقی کردند.

چون مدت مصالحه به سرآمد جنگ را دوباره آغاز کردند. مردم تروا یونانیان را شکست دادند و گریزانند. «هکتور»<sup>۲۸</sup> فراریان را تا خندقی که کنده بودند دنبال کرد و در پایان روز در آنجا درنگ کرد. یونانیان که دلسرد و هراسان شده بودند پشتیبانی جز آخیلوس نداشتند. نمایندگان برای رام کردن وی فرستادند اما آخیلوس همچنان تن در نمی‌داد.

در برآمدن آفتاب جنگ را از سر گرفتند. دلیرترین جنگجویان یونانی زخمی شدند و از میدان به در رفتند. نظاره این حال اثری در آخیلوس کرد اما تنها «پاتروکل»<sup>۲۹</sup> را فرستاد از نزدیک بنگرد. در این میان هکتور از خندق گذشت و از دیوار نیز گذشت و یونانیان به کشتی‌های خود پناه بردند. پس از چندی رو به دشمن کردند و مدتی پیروزی بهره دو لشکر نشد. سرانجام بار دیگر یونانیان

شکست خوردند و ناچار شدند نخست در لشکرگاه خود و سپس بر روی کشتی‌ها دفاع کنند. پاتروکل که نفرت زده و متأثر شده بود نزد آخیلوس رفت و از این پهلوان درخواست که یونانیان را یاری کند یا دست کم وی را رخصت دهد سلاح بردارد و دسته «میرمیدونها»<sup>۳۰</sup> را به جنگ ببرد. در این هنگام روشنایی بسیار دیدگان را خیره کرد و دیدند که کشتی «پروتزیلاس»<sup>۳۱</sup> را دشمنان آتش زده‌اند و می‌سوزد. آخیلوس هنوز رام نشده بود، در اندیشه خود پایدار بود اما پاتروکل را رخصت داد به جای وی به جنگ رود.

وی سلاح آخیلوس را برداشت و به جنگ رفت ولی راهنمایی‌هایی که به او کرده بودند درست نبود و خدای توانا بر او خشم گرفته بدین معنی که «آپولون»<sup>۳۲</sup> سلاح او را از کار انداخت و

«اوفورب»<sup>۳۳</sup> وی را زخم زد و هکتور هلاکش کرد. در همان جا که وی افتاده بود جنگ سخت درگرفت. «آنتیلوکوس»<sup>۳۴</sup> رفت و مرگ پاتروکل

را به آخیلوس خبر داد و گفت یونانیان نمی‌توانند مردم تروا را از خندق‌های خود برانند. آخیلوس را دل به درد آمد و خشم گرفت و نالید و کشندگان وی را تهدید کرد. اما سلاحی برای او نمانده بود و نمی‌توانست به رزمگاه برود. با این همه به‌راه افتاد و در کنار خندق ایستاد و از سخنان «ایریس» [۳۵](#) دلیر شد و سپر «پالاس» [۳۶](#) را گرفت و سه بار در فراز خندق‌ها فریاد کشید و هر سه بار مردم تروا به خود لرزیدند. سرانجام یونانیان جانی گرفتند و پیکر پاتروکل را در جایگاه امن گذاشتند. در همان اوان که مردم تروا نزدیک کشتی‌ها انجمنی گرد آورده بودند و رأی می‌زدند آخیلوس نیز یونانیان را به انجمن خواند و از آن پس در پی کین‌جویی برآمد و دست از آرامش شست و از خشمی که درباره آگامنون پسر «آتره» [۳۷](#) داشت دست کشید.

«وولکن» [۳۸](#) خدای آتش و فلز به درخواست

«تتیس» [۳۹](#) خدای دریا سلاح دیگری برایش

ساخت. آن‌ها را برداشت و بر مردم تروا تاخت.  
جنگ به کشتار بدل شد و بزودی در رزمگاه جز  
هکتور کسی برپای نماند و سرانجام وی نیز به  
دست آخیلوس از پای درآمد. آخیلوس پیکر  
پاتروکل را به احترام به خاک سپرد در این میان  
«پریام» ۴۰ پهلوان سالخورده پدر هکتور به  
راهنمایی یکی از خدایان به چادر آخیلوس رفت  
که پیکر هکتور را از او باز خرد. آخیلوس در برابر  
درخواست‌های این پیرمرد سر فرود آورد و پریام  
پیکر فرزند را با خود به تروا برد و مردم آن شهر با  
نال و اشک به خاکش سپردند.

ازین زبده مختصر پیداست که ایلیاد چگونه اثر  
شاعرانه جالبی است و نیز آشکارست که این  
منظومه از روی نقشه و گرت‌های سروده شده و  
قسمت‌های مختلف آن پیوسته و دنباله  
یکدیگرست و ناچار کار یک سراینده بیش نیست.  
در سراسر آن خشم آخیلوس و دلاوری‌های وی  
به‌هم‌پیوسته است و بنیاد وقایع بر آن گذاشته شده